

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره استصحاب در شبهات حکمیه کلیه بود که عرض کردیم به قول مرحوم خویی عده ای تفصیل داده اند. در استصحاب در شبهات کلیه جاری نمی شود اما در احکام جزئی حکمیه جزئی و یا شبهات موضوعیه جاری می شود.

اصطلاح احکام جزئی در اصطلاح اینجا چه مرحوم خویی چه نائینی یک اصطلاح خاصی است البته دیگران هم دارند ایشان به این اصطلاح و آن این که ایشان چون قائلند فعلیت حکم به فعلیت موضوع است. این بحث را سابقا مطرح کردیم دیگر تکرار نمی کنیم. پس مرادشان از احکام جزئی یعنی احکامی که موضوعاتشان فعلی شده اند. مثلاً الآن که قبل از ظهر است وجوب نماز ظهر نیست. اما بعد از اذان بعد از زوال وجوب نماز ظهر می آید. حالا اگر در آن شک کرد بعد از فعلیت می شود حکم جزئی. قبل از فعلیت حکم کلی است به قول خودشان. احکام کلی آن که بر می گردد به مقام جعل احکام کلیه است. مثلاً نمی دانیم شارع مقدس حرمت را برای زن تا بعد از انقطاع دم قرار داده است یا تا حالت انقطاع دم؟ این می شود شبهه حکمیه کلیه. اما بعد از فعلیت موضوع شد می شود شبهه حکمیه جزئی. موضوعات هم که معین است مثل حیات زید و عدالت و اجتهاد و غیر ذلک.

عرض کنم که مرحوم استاد این تفصیل را قائل هستند و عرض کردیم در حقیقت این تفصیل نیست در دنیای اسلام در مباحث اصولی که مطرح شده است و فقهی و تفریعات فقهی این تفصیل نیست حقیقت استصحاب اصلاً همین است. چون آن شبهات حکمیه جزئی یا موضوعات تا یک اجمالش ثابت بوده است. حالا بعضی ها هم شاید در آن اجمالش هم گیر داشته اند. اما آن که محل بحث بوده است و بحث اصولی هم راجع به آن باید باشد همان شبهات حکمیه کلیه است.

خب همین مثال حیض را که عرض کردم هست مثال آب زیادی است ده تا آب است ده تا کَر است مثلاً. خون در آن ریخته شده است تا رنگش قرمز شده است. نجس است قطعاً. انما الکلام اگر زوال نجاست بنفسه شد زوال تغییر بنفسه شد و آب سفید رنگ شد آیا پاک است یا خیر. خب عده ای استصحاب نجاست کرده اند گفته اند قبلاً نجس بود ولی الآن ماء زلال است آب زلالی هم هست هنوز زلال است به خاطر استصحاب. یا الماء متمم کراً. مثلاً به اندازه نصف کر آب نجس بود نصف دیگر رویش ریختیم تا شد کَر. ایا این مجموع پاک است چون کر رسیده است به حالت پاکی است یا چون نصف اول چون نجس بود نجس بود نصف دوم هم خواهی نخواهی نجس می

شود و این آب پاک نمی شود. اینجا هم استصحاب بقاء نجاست آن آب را کردند. و همچنین در عقود مثل خیارات و غیر خیارات و معاطات و الی آخره حالا مواردی که خواهد آمد.

استصحاب در شبهات حکمیه اساس محل بحث است و عرض کردیم مثل مرحوم سید مرتضی هم از بزرگان ما قائل به عدم حجیت استصحاب بود شیخ که شاگرد ایشان است و به یک معنای معاصر ایشان قائل به حجیت استصحاب بودند و به روایت هم تمسک نکردند نگاه نکردند این روایتی هم که خواندیم تمام در شبهات موضوعیه بود. هیچ کدام از اینها در شبهات حکمیه نبود. این روایتی که خواندیم در شبهات حکمیه جاهای دیگر هست اما این ها که خواندیم در شبهات موضوعیه بود. عرض کردیم بعد از علامه تقریباً می شود گفت شاید اصولیین ما تمایل به جریان استصحاب داشتند و تا قرن یازدهم که اخباری ها ملا محمد امین استرآبادی به شدت با این استصحاب مخالفت کرد و یکی از ارکان مکتب اخباری شد. یعنی یکی از اختلافات اساسی بین اخباری ها و اصولی ها جریان استصحاب در شبهات حکمیه بود. اخباری ها قائل نبودند اصولی ها قائل بودند. یکی از ارکان مسائل خلافتی شد.

بعد از اخباری ها حدود قرن دوازدهم مرحوم بهبهانی باز تمایل به جریان استصحاب پیدا کردند و بعدش هم مرحوم شیخ البته استاد ایشان یک اشکال داشت اما از زمان شیخ به بعد غالباً قبول کردند خلافاً للاخباریین الی یوم هذا قبول کردند. آقای خویی در اینکه ادله استصحاب شامل شبهات حکمیه می شود اشکال نداشتند. اشکالشان این بود که تعارض پیدا می کند. آنها اخباری ها می گفتند انصراف دارد اصلاً ادله ای که روایت را ذکر می کنند مربوط به شبهات موضوعیه است اصلاً در شبهات حکمیه ما روایت و دلیل نداریم و حجت نیست. اما آقای خویی می فرمایند نه اطلاعات روایت شامل شبهات حکمیه می شود لکن معارض دارد با تعارض ساقط می شود و معارض هم به تصور ایشان اصاله عدم جعل است. یعنی شارع جعل نجاست بر این آب کرد تا زمانی که تغیر داشت. حالا که زال التغیر شک می کنیم باز جعل نجاست کرده است یا خیر اصل عدم جعل است. از آن طرف هم این سابقاً نجس بود شک می کنیم اصل بقاء نجاست است. پس اصل عدم جعل معارض می شود با اصاله بقاء النجاسه. لذا هر دو اصل ساقط می شوند لذا باید برگشت به اصول دیگر و جای رجوع به اصول نیست یعنی اصل محرز نیست حالا بر می گردد به برائت یا اشتغال الی آخره. اصول غیر محرز. این خلاصه تصور مرحوم آقای خویی. پس خلاصه این تصور این است که استصحاب جاری می شود در شبهات حکمیه لکن معارض است با اصاله عدم جعل. این خلاصه تصور ایشان.

آن وقت این مطلب را ایشان اصلش را اجمالاً از مرحوم نراقی گرفته اند البته مرحوم شیخ انصاری به نراقی اشکال کرده اند ایشان هم متعرض به اشکال شیخ شده اند و بعدها هم امثال مرحوم آقای نائینی و دیگران اشکال کرده اند به کلمات نراقی مرحوم استاد سعی کرده اند اشکالات را جواب دهند و این تعارض را مستقر و مستحکم بدانند. رفع ید نکنند. حتی من نجف که بودم یا ایران شنیدم که در ایران و غیر ایران برایشان نامه می نوشتند از علما و فضلا که این تعارض را بردارند ایشان قبول نمی کرد. حالا تا آخر هم تا جایی که من میدانم تا آخر هم معتقد به این تعارض بودند. تعارض بین اصاله به تعبیر ایشان بقاء مجعول با اصاله عدم جعل.

خب طبیعتاً بحث هایی هم که می شد بین علما خب یکیش این بود که فرق بین جعل و مجعول چیست اصلاً جعل و مجعول با هم فرق دارند؟ یکیش این بود که اصاله بقاء مجعول حاکم بر اصاله عدم جعل است. یکیش این بود که اصلاً مثل اصاله عدم جعل جاری نمی شود. یکیش این بود که به عکس اصاله عدم جعل جاری نمی شود اصاله بقاء مجعول جاری نمی شود. یا اصاله عدم جعل حاکم است بر اصاله بقاء مجعول. دیگر صحبت های زیادی در اینجا خواهی نخواهی مطرح شده است که عرض کردم یک مقدارش به لغت دیگر در کلمات شیخ انصاری آمده است البته مرحوم شیخ این را در تنبیه پنجم یا ششم است در استصحاب در زمانیات آنجا آورده اند. مرحوم نائینی هم این بحث را آنجا آورده اند. اینجا نیاورده اند. مرحوم خویی در اینجا در آخر روایات استصحاب در اینجا ذکر کرده اند. لذا ما فعلاً طبق قاعده خودمان اول کلمات آقای خویی را می خوانیم بعد می رویم به کلمات آقا ضیاء اجمالاً محل کلمات اینها در تنبیهات استصحاب است. اینجا نیست در این بحث نیاورده اند. متعرض کلمات آنها می شویم بعد هم بینیم تحقیق مسئله چیست که به نظر ما هر دو استصحاب جاری است. اصلاً جای استصحاب نیست اصاله عدم جعل هم استصحاب نیست. توضیحاتش را عرض می کنیم به حسب ذهنیت خودمان.

اما کلامی که مرحوم آقای خویی دارند که عرض کردم خویی این مطلب را در ذیل صحیحیه اولای زراره آورده اند. در ذیل صحیحیه اولای زراره از صفحه ۳۶ از این چاپی که من دارم چون عرض کردم بعضی از تفصیل را در ذیل کل روایات آوردند که می آید انشاءالله. این را در ذیل صحیحیه اولای آوردند در صفحه ۳۶. بعد ایشان می فرمایند که حق این است که این جاری نمی شود.

بیانه: أن الشك في الحكم الشرعي تارة يكون راجعاً إلى مقام الجعل و لو لم يكن المجعول فعلياً

اینها را توضیح دادم عرض کردم مرحوم آقای خویی فعلیت را مثل نائینی است در این جهت. فعلیت را به فعلیت موضوع می دانند. حکم وقتی که موضوعی فعلی شد آن حکم را فعلی می دانند. مثلاً الآن که قبل از ظهر است وجوب نماز ظهر فعلی نیست چون زوال نشده

است. فرض کنید مثلاً دو ساعت و نیم دیگر که زوال می‌شود وجوب فعلی می‌شود. عرض کردم کلمه فعلی را من چند بار عرض کردم. هی تکرار می‌کنم برای اینکه فقط فراموش نکنیم یک اصطلاحات مختلفی اصحاب دارند ما هم هی باید قید بیاوریم. یک معنای دیگر حکم فعلی در مقابل حکم امتحانی و اختباری، آزمایشی، گایه حکم فعلی را به آن می‌دانند. عرض کردیم یک اصطلاح دیگر که خود ما بیشتر به آن معتقدیم فعلیت حکم را در مقام ارسال رسل و انزال کتب می‌دانند. یعنی بعد از اینکه در مقام جعل جعل شد بعد از تیاج به مرحله بعدی دارد که ارسال رسل باشد یا به اصطلاح متعارف زمان ما رسانه ای کردن این قانون که باید به صورت رسانه ای در بیاید. اگر رسانه ای شد آن وقت فعلی است. تا رسانه ای نشود ارسال رسل نشود نمی‌شود گفت حکم نمی‌شود گفت قانون. فعلیت قانونیتش به ارسال رسل است. مرحله بعدش هم عرض کردیم کرارا وصول به مکلف است اسمش را تتجز گذاشتیم. مرحله بعدی اش هم کرارا عرض کردیم یا انجام می‌دهد یا نمی‌دهد امتثال و عصیان. این دیگر آخر خط است. آخر خط آن هم عبارت از امتثال و عصیان. بهرحال مرحوم آقای خویی وفاقاً لاستادشان مرحوم نائینی فعلیت را به این معنا گرفته اند و عرض کردیم این اصطلاح دقیق و علمی نیست. تحقق در موضوع خارج کار قانون نیست. مربوط به قانون نیست. آن که مربوط به قانون است مثلاً می‌گوید وجوب نماز وقت زوال. این مربوط به قانون است. اما اینکه تا آمد زوال شد آن قانون بشود فعلی این ربطی به مقام قانون ندارد. می‌شود اصطلاح قرار داد حالا ایشان اصطلاح قرار داده اند اما فنی نیست چون در قوانین ناظر به تحقق موضوع نیستند. مثلاً جزء شأن قانونگذاری نیست. حدود قانونی این نیست. عرض کردیم حدود قانونی در درجه اول ملاکات است که باید مقنن ملاکات را در نظر بگیرد در درجه دوم حب و بغض است که بخواهد یا نخواهد. در درجه سوم اراده و کراهت است. که مراد اراده تشریعی است یا کراهت تشریعی است. در درجه چهارم جعل است چون اراده کرد جعل می‌کند تشریع می‌کند.

این تشریع کی فعلی می‌شود اینها بحث قانونی است یعنی باید تناسبات قانونی را حفظ کنیم اما اینکه مثلاً قبل از ظهر وجوب نماز فعلی نیست عند الزوال این اصلاً بحث قانونی نیست از حدود قانون خارج است. شاید عالم دیگری باشد عالم قانون نیست. بله فعلیت قانون به ابراز و ارسال است. این فعلیت را قبول می‌کنیم تا هنوز در مجلس فرض کنید پارلمان یا شورا هست به این نمی‌گویند قانون شد همین که ابراز شد در وسایل ارتباط و اعلام جمعی رسانه های گروهی آن وقت این می‌شود فعلی. به مکلف هم که رسید اینها روح قانونی دارد یعنی یک مراتب قانونی دارد. اما اینکه موضوعش در خارج محقق بشود یا نشود نکته قانونی ندارد.

س: اگر مقید به زمان باشد و هنوز زمانش فرا نرسیده باشد در قانون می‌گویند چیست؟

ج: هست قانون هست الآن وجوب نماز ظهر هست. آن برای فعلیت به درد مکلف می خورد اینکه کی امتثال کند ربطی به تفسیر قانونی ندارد. نمی خواهم بگویم ممکن نیست اصطلاح است اصطلاح که خیلی بحث ندارد ما خودمان وقتمان را در اصطلاح بگذاریم. نکته فنی بر این اصطلاح نیست. اینکه گفت اکرم العلما حالا عالمی را پیدا نکرده است بگویم حکم فعلی نشد تا عالم پیدا کرد فعلی شد. این نکته فنی نیست. اینکه گفت اکرم العلما رسید به مکلف می شود فعلی. جعل کرد بر موضوع عالم می شود انشاء. جعل تمام می شود. دقت می کنید همیشه جزء محالات نیست اسمش را فعلی گذاشتند لازم نیست اجتماع نقیضین اجتماع ضدین اصطلاح نیست یعنی نکته فنی ندارد دقت می کنید تناسب بله

س: چه ثمره ای دارد؟

ج: هیچی. ایشان تعبیر به فعلیت کرده است حالا ثمره اش در مثلاً مرحوم نائینی در واجب طریقی روی این جهت منکر است یکی هم روی استصحاب تعلیقی. ایشان روی این جهت فعلیت را می گوید چون حکم فعلی نمی شود.

لذا آنجا هم جوابش این است که آنجا حکم فعلی است چه اشکالی دارد؟ ایشان در واجب معلق همین را میگویند. می گوید چون موضوعش نیامده است حکم، اصولاً این مطلب قانونی نیست. در واجب تعلیقی اشکال دیگر هم دارد فقط فعلیت و آنها هم نیست چون در شبهات حکمیه اگر قبول نکردیم مضافاً به اینکه این شبهه است که اصلاً حکم تعلیقی حکم نیست انتزاع حکم است. حالا آن بحث چون بحثش در تنبیهات است انشاءالله در آنجا متعرض می شویم. مرحوم نائینی ثمره اش را در واجب معلق گرفته است. یک بحث معروفی است که آیا می شود وجوب فعلی باشد واجب استقبالی باشد که مرحوم صاحب فصول اسمش را معلق گذاشته است. مثلاً الآن که شما مستطیع شدید وجوب الآن است اما واجب روز نهم ذی حجه است که مثلاً وقوف به عرفات باشد. خب آقایان گفته اند اشکال ندارد می شود وجوب الآن باشد. مثلاً اگر گفت ان جاءک زید الآن وجوب باشد. وجوب شرع ... الآن باشد اما زمان واجب وقت آمدن مهمان باشد. مشکل فنی ندارد. مرحوم نائینی می گوید که نه مشکل فنی دارد. چون حکم فعلی نمی شود. چون موضوعش فعلی نشده است حکم فعلی نمی شود. جوابش هم این است که فعلیت حکم به مقام جعل بر می گردد. اگر این طور جعل کرد چه اشکال دارد؟ جعل کند حکم را لکن زمان واجبش در استقبال باشد. در مقام جعل مشکل ندارد. بهرحال اینکه فرمودید چه اثر دارد در دو جا ایشان تأثیر چون استصحاب تعلیقی را بعد خواهیم گفت الآن بخواهم آن را شرح دهم طول می کشد. همین واجب معلق را گفتم که مرحوم نائینی می گوید آنجا نمی شود چون باید حکم فعلی شود بدون اینکه موضوعش فعلی شود. بدون آمدن مهمان فعلی نمی شود حکم. فعلیت حکم

به این نیست که . خود حکم جعل تابع کیفیت جعل است ممکن است جعل حکم الآن وجوب را الآن کند نکته ای که در باب جعل هست خوب دقت کنید ترتب اثر و ثمره است نه معقولیت. مقبولیت. اگر بخواهد بگوید از الآن وجوب شرع خمس است اگر نکته دارد خيله خب اگر نکته ندارد ظاهر آن عبارت آن جاءک زید ظاهرش که وجوب است وقت آمدن مهمان. ظاهرش این است اما این استحاله ندارد که از الآن جعل وجوب کند. آثار باید داشته باشد. ایشان می گوید اثرش در مقدمات موقوفه است. مرحوم صاحب فصول. نه این اثر خیلی مهم نیست حالا توضیحاتش را در جلد اول در اصول گفتیم انشاء الله در استصحاب تعلیقی هم خواهد آمد.

علی ای حال روشن شد؟ پس این یک اصطلاحی است از مرحوم خویی وفاقا لاستاده مرحوم نائینی ولو لم یکن المجمعول فعليا خودش هم نوشته است ایشان لعدم تحقق موضوعه فی الخارج. مثال واضح واضحش هم الآن که من در خدمتان هستم نماز ظهر وجوبش فعلی نیست. به اصطلاح مرحوم نائینی چون اذان گفته نشده است زوال نشده است زوال که شد فعلی می شود. با تحقق موضوع فعلی می شود. اگر گفت اکرم العلما شما عالمی ندیدید می گوید این وجوب فعلی نیست. همین که عالم دیدی می شود فعلی حالا در شهر خودتان عالم نیست این وجوب هست اما فعلی نیست. رفتی به یک شهر دیگر آنجا عالم بود آنجا وجوب فعلی می شود. تا تحقق موضوع پیدا کرد لذا هم عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا مراد از موضوع در اصطلاح نائینی امری که خارج از دایره طلب است یا به قول ایشان فوق دایره طلب است. اصطلاح موضوع هم پیش ایشان این است. هر امری که فوق دایره طلب است یعنی طلب به او تعلق نمی گیرد یا به تعبیر دیگر خود ایشان مفروض الوجود است نه مطلوب الوجود. این را ایشان موضوع می داند. مثل اکرم العلما عالم را ایشان موضوع می داند چرا؟ هر وقت موضوع پیدا شد وجوب اکرام می آید. اگر شما ندیدید عالم خب وجوب اکرام نمی آید و طلب به عالم تعلق نمی گیرد. معنای اکرم العالم این نیست که برو در خارج عالم ایجاد کن بعد اکرامش کن. نه طلب به آن تعلق نگرفته است. طلبی نداریم وجوبی نداریم که عالم ایجاد کن. مثلا اقم الصلاه لدلوک الشمس، اینکه مثلا الآن شما سوار هواپیما شوید بروید در مرز چین آنجا ظهر است برای شما تحصیل زوال واجب باشد تحصیل زوال کنید تا نماز ظهر بخوانید. زوال از موضوعات است یعنی هر وقت زوال محقق شد نماز خوانده می شود. نه اینکه شما تحصیل زوال کنید. لذا به تعبیر ایشان مفروض الوجود است و فوق دایره طلب است به اصطلاح دیگر. طلب به او تحقق پیدا نمی کند. لذا ایشان این اصطلاح را دارد. چون فوق دایره طلب است تا مادام آن نیامده است حکم فعلی نمی شود. این اصطلاح فعلی را ایشان از این راه دارد.

كما اذا علمنا بجعل الشارع القصاص بشريه المقدسه ولو لم یکن الحکم به فعليا لعدم تحقق القطع حالا آن به جای خودش این مثال ما هم همین. میدانیم جعل نماز ظهر شده است اما این نماز ظهر هنوز فعلی است. آن وقت مرحوم نائینی یک اصطلاحی دارد اگر حکم

فعلی شد جزئی است. می شود حکم جزئی. اگر به مقام جعل بود می شود حکم کلی. اصطلاح احکام کلی و جزئی. موضوع خارجی هم که واضح است.

ثم شککنا فی بقاء هذا الجعل این ولو لم یکن فعلیاها، فیجری استصحاب بقاء الجعل فیسمی باستصحاب عدم النسخ

ما توضیحش را عرض کردیم چیزی به نام استصحاب عدم نسخ نداریم. آن روایتی که فرمود حلال محمد حلال الی یوم القیامه به استثنای او اصولا بنای قانونی به این است که هر قانونی که جعل شد ادامه دارد تا باز پارلمان تشکیل شود قطعا او را بردارد. و اعلام شود. اصلا این بنای قانونی است این بنای قانونی استصحاب نیست. من عرض کردم برای اینکه فارق روشن شود هر چیزی که از مقوله ادراک شما است این استصحاب نیست. از مقوله ابداع استصحاب است. شما عدم نسخ را ابداع نمی کنید بنایتان به عدم نسخ است. خیلی مثال واضحی است. آن ضابطه کلی را این بگیرید خیلی راحت. دیشب زید زنده بود امروز ابداع حیات می کند می شود استصحاب. کسی آمد گفت زید زنده است می شود ادراک نمی شود استصحاب. هر جا ادراکی بود استصحاب نیست هر جا ابداعی بود استصحاب هست. خیلی راحت این معیارش واضح و روشن است.

عدم نسخ ابداعی نیست. این نیست که شما ابداع می کنید عدم نسخ را. بنا به عدم نسخ است. سیره ما به عدم نسخ است. پس استصحاب نیست. دو کلمه خیلی مختصر و مفید. این است که مرحوم ملا محمدامین استرآبادی چون استصحاب را در احکام حجت ندانست گفت الا استصحاب عدم نسخ فانه حجه بالاجماع. این دیگر بعد از ایشان در کلمات آمد که استصحاب عدم نسخ مخصوصا اخباری ها ریس اخباری ها گفته است خیال کرده اند یک شوخی کنیم شاخ غول شکسته است. نه اصلا این استصحاب نیست دلیلش هم خیلی واضح است برای اینکه وجدانی برای شما شد. هر جا ابداع کردید استصحاب است نکردید دیگر استصحاب نیست. حالا من عرض کردم سابقا یک احتمال هست و آن اینکه ما آمدم یک فضای اصولی تشکیل دادیم حالا بگذارید این بحث را بعد بگویم اینجا معطل می شویم خیلی. بعد توضیح می دهم که اینجا یک خلط شده است که ریشه های خلط را بعد عرض می کنم

فیجری استصحاب البقاء الجعل و یسمی باستصحاب عدم النسخ و هذا الاستصحاب خارج عن محل الکلام مخصوصا که ریس اخباری ها فرمود این استصحاب بالاجماع حجت است دیگر خیلی برایشان چیزی نیست این اصلا استصحاب نیست. ما خیلی معیار را واضح گفتیم روشن شد اگر ابداع نکردیم استصحاب نیست دیگر. اگر ابداع کردید استصحاب است. شما میدانید زید تا دیروز مجتهد بود امروز شک دارید. ابداع می کنید بقاء صفت اجتهاد را. این می شود استصحاب. اما اگر یقین دارید با او بحث علمی کرده اید اجتهاد

دارید نمی گوید چون دیروز مجتهد بود امروز هم هست. خب قطعاً مجتهد است دیگر این که استصحاب نیست دیگر. وقتی مقوله ادراک باشد انفعال از خارج باشد این دیگر استصحاب حساب نمی شود.

و اطلاق قوله حلال محمد حلال الی يوم القيامة این هم هست. یغنینا عن هذا الاستصحاب. خوب شد اقلاً ایشان اجماع مرحوم ملا محمد امین مراجعه نفرمودند. اصلاً این هم احتیاج نداریم. خود قانون همین طور است. اصلاً طبیعت قانون همین است. هر قانونی و لذا هم بیان نمی کند مثلاً می دانید یک قانون که جعل می کنند نمی گویند مثلاً یک ماده مثلاً تبصره دو. این قانون معتبر است تا اینکه نسخ شود. اصلاً این اصاله عدم نسخ را ذکر نمی کنند در ماده قانون نمی آورند چون بنای قانون بر همین است. دقت می کنید؟ حتی به عنوان تبصره هم ذکر نمی کنند بگویند این قانون معتبر است تا وقتی نسخ شود. پارلمان علیه آن دو مرتبه رأی دهد. طبیعت کار همین است.

لذا اینها استصحاب نیست. و اخرى يكون الشك راجعاً الى المَجْعُول بعد فعليته. بتحقيق موضوعه في الخارج. كالشك في حرمة وطئ المرأة بعد انقطاع الدم، آن وقت شك في المَجْعُول مرجعه الى عهد امرين لا ثالث لهما. لان الشك في بقاء المَجْعُول اما ان يكون لأجل الشك في دایره المَجْعُول سعه و ضيقاً من قبل الشارع. ما دیگر برای احترام ایشان عین عبارت را میخوانیم. کما اذا شكنا ان المَجْعُول من قبل الشارع حرمت وطئ الحائض حين وجود الدم فقد او الى حين الاغتسال. خب این هم یک طرحی است یا اذا شكنا که حیضی که یسئلونك عن المحيض، وجود دم است یا حالت حیض است؟ و این حالت ادامه پیدا می کند تا اغتسال. البته عرض کردم باز هم در این مسائل آقایان فقط زاویه بحث اصولی را نگاه کرده اند. عرض کردیم ما باشیم و خارج اصولاً در آیات مبارکه چه اینجا چه غیر اینجا مسئله اغتسال در حائض ذکر نشده است صراحته. يطهرن یا يطهرنا آمده است اما اغتسال نیامده است. کلمه اغتسال ذکر نشده است. لذا هم در بعضی روایات غسل موضع آمده است به جای اغتسال.

مسئله اغتسال در سنت رسول الله است در قرآن نیست. کما اینکه مسئله ترک نماز و روزه این هم در قرآن نیامده است فقط مسائل جنسی در قرآن آمده است. اما مسئل ترک نماز و روزه این دو همه از سنت پیغمبر است و طواف و اینها جزء سنن رسول الله است. و در سنن رسول الله است اذا قبلت الحيضه. عرض کردیم اینجا را حیضه را به فتح بخوانید غیر از حیضه به کسر. آنجا نوار بهداشتی است که خانم ها بر می دارند. اذا قبلت الحيضه فدع الصلاة. و اذا ادبرت الحيضه فغتسلي فصلی. هم ترک نماز و هم اغتسال در قرآن نیامده است هر دو در سنت آمده است. لذا این مسئله ممکن است چون زاویه اصلاً از زاویه دیگری بحث شود. بگوید اصلاً جای اغتسال نیست. در قرآن اغتسالی مطرح نیست. حالا یا يطهرن است یا يطهرنا است مثلاً خوشان را پاک کنند آثار ظاهری دم را از بین ببرند اما کلمه اغتسال این در

.....

سنت پیغمبر است و در نماز است. نماز هم در قرآن نیامده است. اصلاً احکام نماز و روزه در قرآن نیامده است. کل احکام نماز و روزه در سنت رسول الله است. اغتسال هم در سنت رسول الله است. اغتسال برای نماز و روزه در سنت رسول الله است. و این که ثابت هم باشد مثلاً زن ها به طور متعارف بعد از حیض غسل هم می کردند این هم واضح نیست. سابقاً عرض کردیم متعارف بوده است که مردها بعد از جنابت غسل می کردند مخصوصاً پیش عرب. حالا می گویند پیش ایرانی ها نه حالا یک قصه ای است که یک مجوسی به عرب می گوید شما غسل نمی کردید ما می کردیم. لذا در قرآن کریم وقتی سه تا آمد وضو و غسل و تیمم. وضو و تیمم کیفیتش بیان شد غسل بیان نشده است. اکتفا کرد به آن کنتم جنبا فطهروا. چون اینها انجام می دادند. اما اینکه حائض هم متعارف بود بعد از انقطاع دم برود غسل کند این روشن نیست. در روایت هم نیامده است و روشن نیست. مگر بعضی شواهد تاریخی باشد و الا این روشن نیست. آن که در خود قرآن است این است حالا من وارد این بحث نمی شوم فقط خواستم اشاره کنم که غیر از بحث اصولی بحث خاص خودش را هم دارد. این طور نیست که با بحث اصولی حل شود.

و الشك في سعة المَجْعُول و ضيقه يستلزم الشك في الموضوع لا محالة فانا لا ندرى ان الموضوع للحرمة هل هو وطئ و اجد الدم أو المحدث بحدث الحيض

این تعبیر دوم ایشان لطیف تر است. آیا محیض فقط وجود دم است؟ مثل بول یا محیض وجود حالت است؟ که حتی بعد از انقطاع دم هم آن حالت هست. یسئلونک عن المحیض قل هو اذن محیض کدام است؟

و يعبر عن هذا الشك بالشبهة الحكمية

عرض کردم اگر برگردد به دایره شرع اسمش شبهه حکمیه است اگر برگردد به خارج چه موضوعاً چه حکماً اسمش شبهه حکمیه جزئیّه یا شبهه موضوعیه است.

و اما ان يكون الشك لأجل الأمور الخارجية بعد العلم بحدود المَجْعُول سعة و ضيقاً من قبل الشارع فيكون الشك في الانطباق كما إذا شكنا في انقطاع الدم بعد العلم بعدم حرمة الوطء بعد الانقطاع و لو قبل الاغتسال

اگر علم هم نمی دانیم که حرمت انقطاع دم شد یا نشد آن بحث دیگری است

و يعبر عن هذا الشك بالشبهة الموضوعية

البته نمیدانیم انقطاع دم شد یا خیر. آن بحث دیگری است. البته این مثال ایشان شبهه حکمیه جزئی است. نمی دانیم حرمت دارد یا خیر. شبهه موضوعیه نسبت به خود خون به خود زن که آیا حائض هست یا خیر.

و جریان الاستصحاب فی الشبهات الموضوعية

خیلی غریب است از ایشان چون ایشان در خود اولش گفتند که تفصیل بین احکام کلیه الهی و غیرها من الاحکام الجزئیة و موضوعات الخارجیه. اسم احکام جزئیة را خود آقای خویی بردند. خوب بود ایشان اینجا همین مثال را به احکام جزئیة هم می شد زد. اگر شک کردیم خون منقطع شده است یا خیر شک می کنیم حرمتی که آمد زن که حیض دید حرمت آمد آیا حرمت باقی است یا خیر ایشان می خواهد بگوید که بله استصحاب جاری می شود. یا شک می کنیم که آیا این زن تا به حال حائض بود از حائضی خارج شد یا خیر استصحاب بقاء کونها حائضا می کنیم. اینجا هم از استصحاب درست است.

و اما الشبهات الحکمیة

چون این مطلب راهم شبیه جوابی است که مرحوم شیخ داده اند. ایشان مرحوم خویی هم مقدماتی می گویند که بعد مشکل نشود.

فان كان الزمان مفردا للموضوع

این ترتیبی است البته ایشان تعبیر به مفرد کرده است مرحوم شیخ تعبیر به قید کرده است. آیا زمان قید است یا ظرف است. همان مثال معروفش. اگر قید باشد خب مع لوم است استصحاب جاری نمی شود. مثلا اگر گفتیم از روزی که خون می بیند این همین جور آنا فانا حرمت و طء دارد. بحیثی که هر زمانی قید است. یا به قول ایشان مفرد است. یک فردی از عنوان حائض را ایجاد می کند. یا فردی را از دم حیض ایجاد می کند. تا رسید دم منقطع شد. نمی دانیم این آن بعدی، اینها همه آن آن بود، این آن بعدی حرمت دارد یا خیر. این آن هم بعنوانه یعنی بقیدیته خب طبعا جای استصحاب نیست چون موضوع عوض شده است. هر آنی حکم داشت. این آن جدید است حالت سابقه ندارد. مثلا

فإن كان الزمان فيها مفردا و الحكم انحلاليا كحرمة و طي الحائض مثلا - فإنَّ للوطي أفرادا كثيرة بحسب امتداد الزمان من أوَّل الحيض

إلى آخره

من چون ایشان در این مطلب خیلی اصرار دارند برای اینکه احترام ایشان باشد تقریبا همه عبارت ایشان را می خانم.

و ينحل التكليف و هو حرمة و طء الحائض إلى حرمة امور متعددة، و هي أفراد

این امور یعنی مصادیق یعنی افراد متعدد دارد افرادش هم به حسب زمان است. مثلاً از وقتی که ایشان خون حیض دید تا به حال شش روز گذشته است. هر زمانی یک حکم داشته است. که ما احتمال هم دادیم در آیه مبارکه در روزه این طور باشد. ثم اتم الصيام الى الليل. آثاری هم دارد که الآن وارد بحثش نمی شویم. اتم الصيام الى الليل یعنی کل آن صیام. آن که مشهور است امر واحد می دانند از طلوع فجر الى غروب آفتاب. اما از این معلوم می شود که کل آن صیام. هر آن برای خودش صیام است. ولو سفر می خواهد برود. این روزه را باید بگیرد.

و هي أفراد الوطاء الطولية

صفت طولیت مال افراد است. کرارا عرض کردیم چون بعضی ها مراعات نمی کنند در زبان عربی صفت مضاف بعد از مضاف الیه می آید. مثلاً کتاب زید النافع. النافع اگر صفت کتاب باشد مثل جانب الطور ایمن، ایمن صفت جانب است نه طور. اما در زبان فارسی صفت مضاف بعد از خود مضاف می آید. مثلاً کتاب نافع زید. این در ترجمه این دقت را بکنید مثل اینکه الآن در کتاب های عربی می خوانیم جمع المذكر السالم، السالم صفت جمع است نه مذكر. مذكر سالم و غیر سالم این السالم صفت جمع است نه مذكر. این السالم صفت جمع است. و هذا جمع المذكر السالم. السالم صفت جمع است. چون جمع گاهی اوقات سالم می ماند هیئت مفردش علامت به آن اضافه می شود. گاهی اوقات شکسته می شود. و لذا این در این کتاب های فارسی که در ادبیات عرب نوشته اند جمع مذكر سالم نوشته اند. این صحیحش جمع سالم مذكر است. اینجوری باید بنویسند. بین عربی و فارسی متأسفانه این فرق مراعات نشده است مثلاً جانب الطور ایمن اگر خواستیم به فارسی بخش شرقی طول این طوری. کلمه شرقی ایمن به معنای شرق این را بعد از مضاف بیاورید نه بعد از مضاف الیه. در عربی بعد از مضاف الیه می آورند این دیگر سنخ کلاماً است. مثلاً این کلمه را شما زیاد در کتاب های فارسی دیده اید سابقاً جمع مذكر سالم. این غلط است. صحیحش جمع سالم مذكر است در مقابل مثلاً در فارسی کتاب، کتابها جمع سالم است کتب جمع مکسر است. جمع سالم البته در فارسی مذكر و مؤنث ندارد در عربی دارد. جمع سالم مذكر جمع مکسر مذكر. جمع مکسر مؤنث مثل طالبه که طوالب می شود. آن طلاب می شود مثلاً. کیف ما کان یک نکته ادبی گفتیم چون خیلی دیدیم در زبان فارسی و عربی آقایان که می نویسند مراعات این نکته را نمی کنند.

و هي أفراد الوطاء الطولية

الطولیة را به ضم بخوانید صفت افراد است نه صفت خود و طء. و به فارسی که ترجمه می کنیم افراد طولی و طء. این طور ترجمه می کنیم.

بحسب امتداد الزمان، فلا يمكن جريان الاستصحاب فيها حتى على القول بجريان الاستصحاب في الأحكام الكلية

خب این واضح است چون دو فرد است. مثلاً فرض کنید شما می دانستید اکرام علما واجب است هر کدام یکی هستند. این یکی یکی رسیدیم به یکی. یکی شک کردیم بگوییم چون در بقیه واجب بود این هم واجب است. خب ربطی به هم ندارند اینها دو فرد جدا هستند. بعد دیگر توضیحات ایشان را همه را نمی خوانیم.

نعم، الأفراد الاخر كانت متيقنة الحرمة، و هي الأفراد المفروضة من أوّل الحيض إلى انقطاع الدم، و هذه الأفراد قد مضى زمانها إمّا مع الامتثال أو مع العصيان، فعدم جريان الاستصحاب في هذا القسم ظاهر.

جای استصحاب نیست چون قید است دیگر. حالا ایشان نوشته اند مفرد و افراد. در کلمات مرحوم شیخ یا نائینی آمده است قید یا ظن. پس اگر زمان قید شد هر کدامشان یک فرد است.

و إن لم يكن الزمان مفرداً و لم يكن الحكم انحلالياً

البته به مجرد اینکه مفرد باشد انحلالی بودنش روشن نیست. یک بحث مفصلی بین آقایان است که آیا مثل اکرم العلما انحلالی هست یا خیر. مثل مرحوم خویی و مرحوم نائینی و مشهور علما انحلالی می دانند. عده ای هم انحلالی نمی دانند. البته در نهی چرا دیگر آن عده ای هم که مخالف هستند در نهی انحلالی می دانند. انشاء الله در خلال مباحث آینده شاید اشاره ای به این بکنند. البته زیاد گفتیم این مطلب را حالا برای اینکه اینجا هم خالی از فایده نباشد.

كنجاسة الماء القليل المتمم كرا

این قلیل و متمم هر دو صفت آب است

فإنّ الماء شيء واحد غير متعدد بحسب امتداد الزمان في نظر العرف، و نجاسته حكم واحد مستمر

راست است اینجا عرف از آن به حسب زمان قیدیت نمی فهمد. بلکه در این جور جاها زمان ظرف است. حالا بله

و من هذا القبيل الملكية و الزوجية، فلا يجري الاستصحاب في هذا القسم أيضا

اینجا محل کلام آقای خویی است.

لا بتلأئه بالمعارض

پس تا اینجا روشن شد کلمات مرحوم سید مرتضی می گوید دلیلی بر استصحاب در شبهات حکمیه نداریم. کلمات اخباری ها می فرماید دلیلی در استصحاب داریم اما شبهات حکمیه را نمی گیرد. انصراف از شبهات حکمیه. دلیل آقای خویی می فرماید که داریم و انصراف هم ندارد شامل شبهات حکمیه هم می شود لکن معارض دارد. این سه نکته برای عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه کلیه روشن شد؟ و از اصولیین اهل سنت هم همین است طبعاً اصولیین اهل سنت بیشتر حرفشان روی مسئله همان وجه اول است که دلیل نداریم. چون آنها هم دو روایت دارند که حمل بر استصحاب کرده اند هر دو در شبهات موضوعیه است ربطی به شبهات حکمیه ندارد.

لأنه إذا شككنا في بقاء نجاسة الماء المتمم كراً فلنا يقين متعلق بالمجموع و يقين متعلق بالجعل

کجا نقطه اختلاف آقایان قبل از شیخ و قبل از خویی و بعد از این. آیا این جعل و مجموع دو تا هستند؟ آیا یکی بر دیگری حاکم است؟ اگر شما گفتید استصحاب بقاء نجاست دیگر جای عدم جعل نیست. دیگر از عدم جعل رفع ید کردید.

فبالنظر إلى المجموع

اگر مجموع را نگاه کنیم به تعبیر ایشان، حالا اصلاً تصریح مجموع درست است یا خیر بحث دیگری است.

يجري استصحاب النجاسة، لكونها متيقنة الحدوث مشكوكة البقاء، و بالنظر إلى الجعل يجري استصحاب عدم النجاسة، لكونه أيضاً متيقناً، و ذلك لليقين بعدم جعل النجاسة للماء القليل في صدر الاسلام لا مطلقاً و لا مقيداً بعدم التتميم، و القدر المتيقن إنما هو جعلها للقليل غير المتمم، أمّا جعلها مطلقاً

بگوئیم که آبی که به کر رسید مطلقاً پاک است ولو اول نصفش نجس بوده است.

حتى للقليل المتمم فهو مشكوك فيه، فنستصحب عدمه، و يكون المقام من قبيل

عرض کردیم این جور چیزها را در لغت عربی مقام بخوانید. مقام به معنای محل اقامه است. به مکان گفته می شود. در دعای کمیل

دارد کان مقامه آنجا مقام است اینجا مقام است.

و يكون المقام من قبيل دوران الأمر بين الأقل والأكثر، فنأخذ بالأقل لكونه متيقناً، ونجري الأصل في الأكثر لكونه مشكوكاً فيه، فتقع المعارضة بين استصحاب بقاء المجعول واستصحاب عدم الجعل، وكذا الملكية والزوجية ونحوهما

و الى آخره. اين خلاصه نظر مبارك ايشان. ديگر از فردا

و ظهر بما ذكرنا من تقريب المعارضة أنه لا يرد على الفاضل التراقي

جواب شبهات را می دهند یکی یکی

و ظهر بما ذكرنا أيضاً عدم ورود اعتراض الشيخ (قدس سره)

بعد هم می فرماید

بقى الكلام فى الاشكالات التى ذكروها فى المقام. سه تا از اين اشكالات را هم ايشان در مقام الثانى، اول و ثانى و الوجه الثالث و بعد هم و ربما يقال فى المقام ان اصاله عدم جعل حاكمه على استصحاب بقاء المجعول. بعد هم باز ثالث ما ذكره المحقق النائيني تا آخرش يك نکته اى دارند كه تنبيهات نکته اى است كه مثل تبصره مانند است كه بعد عرض می كنيم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين